بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 3 آبان 1389.

تنبیهاتی در مورد حکومت صحبت می کردیم. یکی از بحث هایی که در مورد حکومت مطرح است، این است که آیا اجمال حاکم به محکوم سرایت می کند یا خیر. این بحث را نخستین بار مرحوم آخوند در حاشیه رسائل مطرح فرمودند. فرمودند که اجمال حاکم به محکوم سرایت نمی کند و از این جهت شبیه مخصص هست که اجمالش به عام سرایت نمی کند. و بیانشان هم این است که خب یک ان قلتی ممکن است مطرح شود که وقتی که حاکم مفسِّر محکوم هست، بنابراین با وجود مفسِّریت حاکم، دیگر چطور شما می گویید که محکوم مجمل نمی شود؟ مراد از محکوم همان چیزی است که حاکم گفته است. حاکم هم ما نمی دانیم که چه گفته است. ایشان می فرمایند که این اشکال وارد نیست چون حکومت حاکم، به مقداری است که ظهور دارد. نظارت حاکم به محکوم، به همان مقداری است که حکومت دارد بنابراین اگر ظهورش قدر متیقنی داشته باشد در آن قدر متیقن به آن اخذ می کنیم و بیشتر از آن ظهور ندارد تا مجمل کند دلیل محکوم را. این بحث بعد از ایشان مطرح شده است و مورد ان قلت و قلت قرار گرفته است. مرحوم مشکینی در حاشیه به این مطلب مطرح می کند ایشان می گوید که سه قول در مسئله هست که اجمال حاکم، حالا اجازه دهید من اول آدرس هایی که اینجا هست یک کاسه بگویم آدرس هایی که در این بحث هست تا بعد سیر بحث را عرض کنم. یکی درر الفوائد مرحوم آخوند در حاشیه رسائل باشد صفحه 430. حواشی مشکینی جلد 5 صفحه 119. درر الفوائد مرحوم آخوند صفحه 430. حواشی مرحوم مشکینی بر کفایه جلد 5 صفحه 119. مجمع الافکار تقریرات مرحوم آقا ضیاء جلد 4 صفحه 382. مجمع الافکار که تقریرات آقای آملی است. مقالات الاصول که مال خود مرحوم آقا ضیائ است جلد 2 صفحه 458. نهایه الافکار جلد 5 صفحه 136. منتهی الدرایه، جلد 8 صفحه 32. مبانی الاحکام مرحوم حاج آقا مرتضی حائری جلد 3 صفحه 228. اینها کتاب هایی هست که من این بحث را در آن دیده ام. نمی دانم در غیر این کتاب ها هم این بحث مطرح هست یا نیست. در کلام آقای صدر هم در لا به لای بحث اشاراتی به این مطلب هست که عرض خواهم کرد. بعد از مرحوم آخوند، این بحث مطرح شده است، مرحوم مشکینی در حاشیه می گوید که سه قول مطرح است. یک قول این است که مطلقی سرایت می کند اجمال و یک قول می گوید که سرایت نمی کند و یک قول تفصیل بین صورتی که حاکم ناظر به مراد از محکوم باشد و حاکم ناظر به آن حکمی که محکوم متکفلش است باشد. بین این دو صورت تفصیل قائل شده اند الآن یادم رفته است که کدامش را، بله دلیل محکوم را ما این مطلب را قبلا عرض می کردیم که حکومت آیا به نظارت حاکم به دلیل محکوم هست یا به حکمی که محکوم متکفل آن است. بین این دو صورت اینها آمده اند تفصیل قائل شده اند. اگر نظارت به دلیل باشد، این جوری که در ذهنم هست اگر اشتباه نکنم اگر نظارت به دلیل باشد اجمال سرایت نمی کند و اگر نظارت به واقع باشد اجمال سرایت می کند. اینها را چون سریع دیدم ممکن است در نقل قول اشتباه کنم. مرحوم آقا ضیاء هم قائل است که اجمال حاکم به محکوم سرایت می کند. ایشان این جوری می فرمایند که این بیان که مرحوم آخوند مطرح می کند، که حاکم بما له من الظهور نظارت دارد بر محکوم درست نیست. حاکم بما له من المراد الواقعی نظارت دارد. آن مراد واقعی حاکم در واقع تفسیر کننده محکوم هست و در نتیجه محکوم را مجمل می کند وقتی مراد واقعی حاکم مجمل شد. این این جوری تعبیر می کند. مرحوم آقای حائری، حاج آقا مرتضی، در مبانی الاحکام به کلام مرحوم آقا ضیاء تعرض کرده اند و می فرمایند که الحق این است که ما تفصیل قائل شویم بین اینکه حاکم ناظر به مراد استعمالی از محکوم باشد یا ناظر به مراد جدی از محکوم باشد. اگر ناظر به مراد استعمالی باشد، اجمال سرایت می کند چون به هر حال مراد استعمالی از محکوم، آن چیزی است که حاکم بیان می کند. و با اجمال حاکم ما نمی دانیم که مراد استعمالی از محکوم چیست. اما در صورتی که حاکم، ناظر به مراد جدی از محکوم باشد، اینجا اجمال سرایت نمی کند چون در واقع مجرد اینکه دلیل حاکم، در تعیین مراد جدی اجمال دارد، مسئله ای نیست خود اصاله الظهور در واقع برای همین است که رفع اجمال کند. در مسئله مخصص هم همین جور است. مخصص هم اگر قرار باشد که اجمال حاکم در جایی که ناظر به مراد استعمالی است به محکوم سرایت کند، باید اجمال مخصص هم سرایت کند. این اشاره سریعی به بحث هایی که در اینجا قرار گرفته است. مرحوم آقای صدر هم عنوان مستقل به این بحث نداده اند ولی در لا به لای بحث فرموده اند که حاکم و مخصص در احکام و در خصوصیات نحوه اخذ و اینها مثل هم می مانند. بنابراین از جایی که اجمال مخصص به عام سرایت نمی کند، اجمال حاکم هم به محکوم سرایت نمی کند. که در حاکم مردد بین اعم و اخص است. اساسا مورد بحث در اینجا صورتی است که در مخصص ما قائل بشویم که اجمال سرایت نمی کند. بحث این است که آیا اگر در مخصص اجمال مخصص به عام سرایت نکند آیا اجمال حاکم به محکوم سرایت می کند یا خیر. پس بنابراین آقای صدر هم در واقع، با فرمایش مرحوم آخوند موافق است که می فرماید اجمال حاکم به محکوم سرایت نمی کند. همه این آقایان کأنه یک اصلی را مفروق عنه گرفته اند که اجمال مخصص به عام سرایت نمی کند و بعد بحث کرده اند که آیا اجمال حاکم به محکوم سرایت می کند یا نمی کند. اصل این بحثی که این آقایان، این اصل مفروض را گرفته اند این خودش محل اشکال است که اجمال مخصص به عام سرایت نکند. اجمال مخصص هم به عام سرایت می کند و توضیح و ذلک اینکه یک موقعی ما در مورد تحلیل ما از مخصص و تحلیل ما از حاکم، این است که مخصص و حاکم کشف می کنند که یک قرینه ای در کنار عام و در کنار محکوم وجود داشته است و از اول ظهور نداشته است محکوم در این معنایی که الآن ما می فهمیم. پس از اول عام ظهور نداشته است در این معنایی که ما می فهمیم. یک قرینه محفوف به کلام وجود داشته است و امثال اینها. اگر این بگوییم، سرایت اجمال خیلی روشن است. به منزله اجمال قرینه متصل می شود. اگر بازگشت دهیم این جور قرائن متصل را همه به قرائن متصل. خب بحث روشن است. اما اگر این مبنا را نگفتیم، ما در مورد مراد استعمالی هم این حرف را می زنیم ولی در مورد مراد جدی این را نمی گوییم که جایی که حاکم ناظر به مراد جدی است می خواهیم بگوییم که حتما ناظر به این است که یک قرینه ای در کنار او بوده است که مراد جدی را معین می کرده است نه. در جایی که ناظر به مراد جدی باشد می خواهیم بگوییم که قرینه منفصله به منزله قرینه متصله نیست. به هر حال در این صورتی که ما حاکم را یا مخصص را به منزله قرینه متصله ندانستیم، اینجا هست که باید بحث را مطرح کرد که اجمال سرایت می کند یا نمی کند.

به نظر می رسد که اینجا این جوری باید مطرح کرد، درست است که اصل اعتماد بر قرینه منفصله خلاف اصل اولیه عقلایی است. اصل اولیه عقلایی این است که متکلّم مرادش را با لفظ کلام ارائه دهد. ولی به هر حال در مواردی که مخصص و حاکمی وجود دارد مفروض این است که متکلم برای تعیین مراد استعمالی اش، یا برای تعیین مراد جدی اش، به شخص کلام اعتماد نکرده است. به این دو تا کلام اعتماد کرده است. اینجا در واقع آن چیزی که اماریت دارد نسبت به مراد جدی شخص کلام نیست. آن چیزی که اماریت دارد مجموع دو تا کلام است. وقتی اماره اجمال پیدا کرد، قهرا ما نمی توانیم با اجمال اماره حک/م را مجمل ندانیم. به تعبیر دیگر، شما مفروض گرفتید که آن بحث قبلی را کنار بگذاریم که ظهور حاکم، یعنی حاکم در ظهور محکوم اثر گذار هست یا نیست، آن را چیز نمی کنیم. این مقدار مسلم است که به هر حال آن چیزی که کاشف از مراد استعمالی یا مراد جدی متکلم در موارد حکومت یا در موارد تخصیص هست، شخص کلام محکوم نیست. متکلم در بیان مرادش، به ظهور کلام محکوم اکتفا نکرده است. شما می گویید که ظهور دارد خب داشته باشد. ظهور جزء العله است. جزء الاماره است. اماره و کاشف از مراد استعمالی یا مراد جدی متکلم در دلیل محکوم مجموع دو تا کلامش است. و مجموع دو کلام خب اجمال دارد. این معنا ندارد که ما بگوییم که اجمال سرایت نمی کند. حقیقت امر این است که اصل سرایت اجمال و عدم سرایت اجمال، تابع یک نکته مهم است. آن نکته این است که، آیا اگر متکلّم از حاکم فرض کنید فرض ما این است که حاکم مردد بین اخص و اعم است. حالا در حاکم بحث را پیاده می کنیم عین همین بحث در مخصص هم هست. حاکمی که مردد بین اخص و اعم است، فرض هم این است که حکومت به هر حال خلاف اصل است. چون بر خلاف اصل اولی که اعتماد بر قرینه منفصله نباید بشود رفتار شده است. بحث این است که اگر متکلّم از حاکم معنای اعم اراده کند، خلاف ظاهر بیشتری مرتکب شده استتا اینکه از حاکم معنای اخص اراده شده است؟ یا خلاف ظاهر واحدی است؟ پاسخش این است که یک خلاف ظاهر بیشتر نیست. خلاف ظاهرش هم این است که بر خلاف روش بدوی عقلایی که به شخص کلام در تعیین مراد اکتفا می کنند، به دو تا کلام اعتماد کرده است. حالا آن کلام دوم معنایش هر چه می خواهد باشد. فرض کنید در جایی که حاکم اجمال نداشته باشد، معنای اعم اراده شده باشد ظهور دارد در اینکه معنای اعم اراده شده است. اینجا دو تا خلاف ظاهر اراده شده است. یعنی به عدد مصادیقی که دلیل حاکم دارد خلاف ظاهر است؟ یا یک اصل بیشتر زمین نخورده است. آن اصل این است که اعتماد بر قرینه منفصل نباید کرد. برای تعیین مراد باید به شخص کلام اعتماد کرد. این اصل زمین خورده است. حالا می خواهد مراد از حاکم عام باشد، خاص باشد هر چه باشد فرقی ندارد. بنابراین وقتی که مخالفت ظاهر در دلیل حاکم بر فرض اراده عموم با مخالفت ظاهر در دلیل حاکم بر فرض اراده خصوص یکسان است، وجهی ندارد که ما بگوییم که حتما حاکم در مقدار خاصش معتبر است و بیشتر از آن معتبر نیست. عقلا هم در واقع، حالا اگر کسی فرض کنید مثل مرحوم آقای صدر که می گوید عقلا در جایی که دلیل حاکم وجود داشته باشد، به دلیل محکوم اخذ نمی کنند، دیگر توضیح نمی دهد که چرا با وجود دلیل حاکم، به دلیل محکوم اخذ نمی شود، اگر این باشد ایشان ممکن است ادعا کند که به مقداری که حاکم ظهور دارد عقلا از دلیل محکوم رفع ید می کنند. از آن طرف مرحوم آقا ضیاء ممکن است که ادعا کند که نه، مقدار آن مفاد واقعی اش دیگر از دلیل محکوم اخذ نمی کنند. ولی ما اصل این مطلب را که چرا با وجود دلیل حاکم، دیگر به دلیل محکوم اخذ نمی کنند این را به عنوان یک اصر تعبدی عقلایی

سؤال:

پاسخ: بله ولی نه به مقداری که کاشف دارد. یعنی آن مقداری که یعنی حاکم ناظر به یک دلالتی دارد. آن دلالتی که حاکم دارد، آن دلالت در واقع، آن مدلول در واقع تصرّف می کند در دلیل محکوم. آن بحث هایی که قبلا مطرح می کردیم که آیا حاکم بما هو دلیلٌ نظارت دارد یا مدلول حاکم نظارت دارد؟ در واقع به همین جاها بر می گردد. یعنی آن مفسِّر دلیل محکوم، آن مراد اقعی از دلیل حاکم است یا نه، دلالت دلیل حاکم مفسِّریت دارد؟ اگر بحث دلالتش باشد خب به مقدار اقل دلالت دارد بیشتر از آن دلالت ندارد. اگر آ« مراد واقعی اش آن مفسِّریت داشته باشد آن مراد واقعی ممکن است اعم باشد یا ممکن است مفسِّریت اعم داشته باشد و امثال اینها. چون مبانی امثال آقای صدر خیلی چون روشن نیست که نکته عقلایی تقدیم حاکم بر محکوم چیست. آنها می گویند که حاکم، عقلا یک اصل دارند می گویند که در حجیت هر دلیلی عدم وجود دلیل مفسِّر شرط است. عدم وجود دلیل مفسِّر شرط حجیت هر دلیلی است. و با وجود دلیل مفسِّر به ظهور مفسَّر اخذ نمی شود. خب باید دید آن دلیل مفسِّر را چه چیزی اش را مفسِّر می دانیم. آیا به مقدار ظهورش مفسِّر می دانیم، به مقدار مدلول واقعی اش مفسِّر می دانیم؟ آن بحث هایی که مرحوم آقا ضیاء و مرحوم آخوند مطرح کرده اند، آن بحث ها مطرح می شود ولی ما اصل بحث را به نظر ما خیلی اینها دخالت ندارد در بحث. اصل بحث این است که عمده اش این است که، هر چه می خواهیم قطع نظارت را مطرح کنیم، علی ای تقدیر ما از دلیل حاکم کشف می کنیم که متکلّم برای تعیین مرادش، به م جموع حاکم و محکوم اعتماد کرده است و این مجموعه مجمل است. این اجمال جزء اجمال کل را هم به دنبال می آورد. یا به بیان دیگر که عرض کردم میزان مخالفت ظاهر بر فرض اراده اعم از دلیل حاکم و بر فرض اراده اخص از دلیل حاکم یکسان است. بنابراین وجهی ندارد که ما بگوییم که از حاکم فقط مقدار اخص اراده شده است. اعم هم اراده شده باشد مخالفت ظاهرش یکی است و وجهی برای عدم سرایت نیست. عین همین بیان هم در مخصّص می آید. یعنی دیگر نحوه کاشفیت محکوم با اجمال مواجه می شود. این جور نیست که کاشفیت داشته باشد، چون کاشف آن محکوم به تنهایی نبوده است. محکوم و حاکم با هم دیگر چیز داشته اند. این است که د ر نتیجه ما به طور کلی می خواهیم بگوییم که اجمال این جور قرائن سرایت می کند. چه مخصص باشد چه حاکم باشد هیچ فرقی بین این دو تا نیست. این محصّل عرض ما بود. اینکه مبنایی که حاج آقا که عرض می کنم حالا من در بحث ها عمدتا بحث هایی که مطرح می شود اکثر مبانی که عرض می کنم مطابق مبانی حاج آقا است که بیشتر با شرح و بسط و یک مقداری صورت بندی در واقع آنها را مطرح می کنیم. و الا اصل لبّ مطالب را ایشان در لا به لای فرمایشاتشان دارند.

سؤال:.... با توجه به اینکه این عام یا این محکوم خودش یک ... دارد به هر صورت. حالا ما می گوییم با آمدن کاشف جلویش گرفته می شود....

پاسخ: نه، یعنی ما در واقع کشف می کنیم با آمدن حاکم که متکلم می خواسته است برای تعیین مرادش این دو تا کلام را ذکر کرده است. این معنایش این است که در مقام کاشفیت از مراد، این دو تا به منزله متصل هستند. فرض این است دیگر. یک موقعی است که شما می گویید که متکلم به محکوم اعتماد کرده است برای تعیین مراد. نه، ما می فهمیم که با آمدن حاکم که متکلم بر خلاف اصل اولی به مجموع محکوم و حاکم اعتماد کرده است برای تعیین مرادش. و این مجموعه مجمل است دیگر. مرحوم آقای صدر هم این تعبیر را می کند که می گوید که اساسا اصل اولی این است که متکلم به شخص کلامش اعتماد کند. ولی با آمدن دلیل حاکم ما می فهمیم که متکلم به شخص کلام اعتماد نکرده است و به دو تا کلامش برای تعیین مرادش اعتماد کرده است. خب بحث ما این است که وقتی به دو کلامش اعتماد کرده است چه فرقی بین کلام دوم و کلام اول هست؟ شما وقتی که کلام اول مجمل بود می گفتید که اجمال او سبب می شود که دیگر نشود، ظهور از بین می رود. اجمال دوم هم همین حالت را دارد. چون هر دو جزء العله می شود. یعنی جزء الکاشف می شوند. چه محکوم که جزو کاشف است یا حاکم که جزو کاشف است، هر کدامشان مجمل شوند قهرا کاشف هم مجمل می شود دیگر. چه وجهی دارد که شما بگویید اجمال سرایت نمی کند. اگر کسی ادعای بنا عقلا کند و امثال اینها و بگوید که عقلا بحث اصاله الظهور را از جنبه کاشفیت فقط نگاه نکند. یک اصل عملی قائل شود. آنها یک مراحل دیگری است. آنها ادعاهای دیگری است که اگر کسی این ادعا را کند که با وجود دلیل دوم،

حاج آقا خودشان در اصاله الظهور و امثال اینها به یک نحوی می گویند که کاشفیت صرفه ندارد. یک اصل عملی برایش قائل هستند. و با این حال، می گویند که در جایی که ایشان بیانشان این است که با وجود کثرت اعتماد بر قرائن منفصل، این اصل که ما بگوییم عقلا همیشه برای تعیین مرادشان، به شخص کلام اعتماد می کنند دیگر کاشفیتش از بین رفته است. نه، به شخص کلام اعتماد نمی کنند به قرینه منفصله هم اعتماد نمی کنند. اصل اینکه اصاله الظهور حجت است تابع این اصل است کهما می گوییم که نوعا عقلا برای تعیین مرادشان، به شخص کلام اعتماد می کنند. با ونجود کثرت مخصرات به اعتماد به قرینه منفصل، اماریت شخص کلام برای تعیین مراد، از بین می رود. ولی ایشان می فرمایند که عقلا، متکلّم را موظف می دانند که اگر مرادشان بر خلاف دیگر است آن را باید تعیین کنند. این یک اصل عقلایی است که به مجرد اینکه بگوید شاید مخصصی وارد شده باشد، اعتماد نمی کند. احتمال مخصص را کافی نمی دانند برای اینکه به آن دلیل باید اعتبار دهند. ولی با این حال ایشان می فرمودند که جایی که یک مخصص مجمل وجود داشته باشد، اینجا دیگر عقلا بنا بر اخذ ندارند. یعنی اگر جنبه کاشفیت و اماریت را بگیریم خیلی روشن است که اجمال سرایت می کند. اگر بخواهیم پای جنبه عملی را وسط بکشیم، باید یک مقداری دید که عقلا در جایی که مخصص مجمل باشد، اجمال مخصص را به عام سرایت می دهند یا نمی دهند. ایشان می فرمودند که احتمال المخصص نزد عقلا اعتباری نیست. ولی مخصص موجودی که احتمال دارد مرادش یک معنایی باشد اینجا دیگر با وجود، همین مخصص موجود است ولی نمی دانیم معنایش چیست این فرق دارد با اینکه اصل مخصص اجمال داشته باشد که معنایش چه هست و چه نیست. به هر حال بحث اینکه اصاله الظهور را ما به عنوان اصل عملی مشی کنیم آن یک مرحله دیگر است و بحث هایش را خیلی نمی خواهم باز کنم. عمده این است که بر مبنایی که اصاله الظهور بر مبنای کاشفیت باشد، در جایی که مخصص، و به طور کلی قرینه ای وجود داشته باشد حالا چه قرینه به لسان حکومت باشد چه قرینه به لسان تخصیص باشد به سایر السنه ای که قرینه می توند به آن لسان باشد، ما کشف می کنیم که آن چیزی که متکلم او را کاشف قرار داده است برای تعیین مرادش کلام اولش نبوده است. مجموع کلام اول و دوم، کاشف برای تعیین مراد هست و این کاشف به هر حال اجمال پیدا می کند. این محصل عرض ما در این بحث. خب دیگر بحث های مربوط به حکومت تمام شد حالا یک نکته ای را من فقط اشاره اجمالی کنم، یک کلامی مرحوم آخوند در حاشیه رسائل دارند. مرحوم آخوند می فرمایند که یک بحث مهمی در حاشیه رسائل هست که آقای صدر بر تقریرات آقای حائری به آن نظارت دارند. آن این است که دلیلی که حاکم هست گاهی اوقات اصل حاکم بودن دلیل حاکم به ظهور است. گاهی اوقات ما یقین داریم که دلیل حاکم، حاکم است. گاهی اوقات مفسِّریت دلیل حاکم قطعی است و گاهی اوقات خود مفسِّریت حاکم ظنّی است. مرحوم آخوند می فرمایند که این که اظهر و ظاهر سنجیده نمی شود، بین ظهور دلیل حاکم در مفسِّریت و ظهور دلیل محکوم نیست. بعد از اینکه ظهور دلیل حاکم را ما مسلم گرفتیم در حکومت، یک ظهور ذاتی دیگر دارد آن ظهور نسبت سنجی نمی شود. مثلا فرض کنید که، ببینید آن مثالی که من می زدم که مثلا الخاله کالأم. این الخاله کالأم، اول باید ظهورش در اینکه ناظر به فلان دلیل خاص است، این ظهور ثابت شود، مسلّم شود که ناظر به فلان دلیل خاص است، اگر آن مسلم شد بعد از آن مفادی که دلیل د ارد اظهر و ظاهر سنجیده نمی شود. ممکن است گاهی اوقات ظهور دلیل محکوم به قدری باشد که ما بگوییم اصلا حاکم ناظر به این نیست. ناظر به سایر ادله است. اصلا نظارت ندارد.گاهی اوقات اصل مفسِّریت حاکم زیر سؤال می رود و گاهی اوقات مفسِّریت نسبت به این دلیل خاص زیر سؤال می رود. پس در نتیجه ظهور حاکم در حکومت، و ظهور محکوم، اینها نسبت سنجی بینشان می شود. اگر ظهور حاکم قوی تر بود و آن را مقدم داشتیم، بعد از این دلالت دیگری که حاکم دارد، آنجا نسبت سنجی نمی شود. این بیانی است که مرحوم آخونددارند. مرحوم آقای صدر این بحث را در لا به لای تقریرات آقای حائری به آن اشاره شده است. ایشان می گوید که نه، حتی ظهور حاکم در حکومت هم اگر اضعف باشد، این بر ظهور محکوم مقدم است. این جور نیست که حتما باید ظهور حاکم در حکومت، اقوی باشد. ما بیانی که در وجه تقدیم حاکم بر محکوم می کردیم، آن هم اقتضای همین مطلب را دارد که، حاکم همین که ظهور معتبری داشته باشد در اینکه نسبت به محکوم می خواهد بگوید که آقا در محکوم خلاف ظاهر اراده شده است. چون بیان ما این بود که اینکه ما در محکوم می گوییم بر طبق غالب موارد اراده شده است، این به خاطر این است که اماره ای نداریم که در این مورد خاص بر خلاف غالب وجود داشته باشد. وقتی یک اماره ای بر خلاف وجود داشته باشد که بگوید این مورد خاص با سایر موارد فرق دارد، این اماره ولو اضعف باشد ذاتا، مانع فعلیت یافتن ظهور محکوم می شود. ما می گفتیم که ظهور محکوم با آمدن دلیل حاکم که با آن قید خاصی که ما در دلیل حاکم معتبر می کردیم، با آمدن دلیل حاکم دیگر ظهور محکوم شکل نمی گیرد. آن هم فرقی نیست که نسبت به آن جهت خاصه در نظر بگیریم یا نسبت به اصل ظهور حاکم در حکومت، اگر آن هم ضعیف تر باشد، این ضعیف تر بودنش، ضعیف تر بودن ذاتی است. یعنی ذاتا ضعیف تر است ولی همین اماره ای که معتبر است، باعث می شود که مانع انعقاد ظهور محکوم می شود. در واقع ورود پیدا می کند. ما سابقا این را می گفتیم که ورود در مراحل مختلف معنا دارد یکی از مسائل ورود در مقام دلالات است. دو تا دلیل گاهی اوقات ظهور یک دلیل مانع انعقاد ظهور دلیل دیگر می شود. مانع این می شود که اقتضاء دلیل دیگر برای ظهور و کاشفیت به فعلیت برسد. در واقع حاکم و محکوم از این سنخ است. یعنی در مقام دلالت و در مقام کاشفیت، با وجود ظهور حاکم، ظهور محکوم فعلیت پیدا نمی کند. این در جایی است که ظهور حاکم اضعف هم باشد این بیان می آید و اختصاص به سایر موارد ندارد. این اجمال این بحث بود. امروز روز آخر کلاس است میروم مکه انشاءالله...

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد